جوان ارمنستانی در گفت‌وگو با «جوان» از دلدادگی به انقلاب و شهدا می‌گوید

دوستان ایرانی‌ام به اندازه من شهدا را نمی‌شناسند

مدافعان حرم نشان دادند که هنوز می‌شود روی غیرت جوان ایرانی حساب کرد

■ علیرضا محمدی

این آدم‌های جنگ هستند که آن را مقدس می‌کنند. ایمان و عقیده‌شان می‌تواند از آتش جنگ، گلستانی بسازد که هر انسان آزاده‌ای را در هر جای جهان که باشد مجذوب خود کند. وقتی کار برای رضای خدا باشد، عجیب نیست که مهر یک شهید مفقودالاثر ایرانی را در دل یک دختر ارمنستانی جستجو کنیم! شهید ابراهیم هادی سال‌ها پیش در رمل‌های فکه گم شد، اما حالا مهرش را در قلب جوان‌هایی پیدا می‌کنیم که سال‌ها پس از شهادت او متولد شده‌اند. نازلی مارگاریان اهل کشور ارمنستان یکی از همین جوان‌هاست. می‌گوید: «عاشق مرام شهید هادی شدم چون در عملش اخلاص داشت.» حالا چند صباحی است که این دختر جوان غیرایرانی، کتاب زندگینامه شهدای دفاع مقدس و مدافع حرم ایرانی را تهیه و مطالعه می‌کند. گفت‌وگوی ما با وی را پیش رو دارید.

■■■

چند سال دارید خانم مارگاریان و اهل کدام شهر هستید؟

من نازلی مارگاریان متولد شهر ایروان پایتخت ارمنستان هستم. ۲۵ سال دارم و مدرک لیسانس روابط بین‌الملل را از دانشگاه شهرمان اخذ کردم. الان هم ساکن ایروان هستم.

چطور شد به ایران و یادگیری زبان فارسی علاقه‌مند شدید؟

از ۱۱ یا ۱۲ سالگی به ایران علاقه‌مند شدم. چون همسایه ایرانی داشتیم، ایران و ایرانی‌ها را تا حدی می‌شناختم. جالب بود که همسایه‌های ما آدم‌های مذهبی نبودند و از ایران هم به نیکی یاد نمی‌کردند! حتی یکی از ارمنی‌های ساکن ایران که از آشنایان‌مان بود تعریف خوبی از ایران نمی‌کرد اما برای من جالب شد. احساس کردم دوست دارم از ایران بیشتر بدانم. کم کم تغییر کردم. سعی می‌کردم هم از ایران و هم از دین اسلام بیشتر بدانم. همسایه‌های ایرانی‌مان هر وقت به کشورشان می‌رفتند برای من کتاب می‌آوردند. آن موقع هنوز فارسی بلد نبودم اما جملات و واژه‌هایی را از همسایه‌ها یاد گرفته بودم. یک روز از آنها خواهش کردم حروف الفبای فارسی را برایم بنویسند و این‌طور شد که در ۱۳ سالگی خواندن و نوشتن را یاد گرفتم. بعد که دانشگاه رفتم یادگیری زبان فارسی برایم آسان‌تر شد. آنجا فارسی را به عنوان زبان دوم انتخاب کردم. از صبح تا شب کتاب و دفتر فارسی توی دستم بود و در مدت کوتاهی توانستم فارسی یاد بگیرم.

برای اولین بار کی به ایران آمدید؟ گویا شما مسلمان هم هستید؟

بله، من در ۱۷ سالگی مسلمان شدم و مذهب شیعه را انتخاب کردم. همزمان که در مورد ایران تحقیق می‌کردم، سعی می‌کردم از اسلام بیشتر بدانم. در مدرسه درس دینی داشتیم که از ادیان دیگر هم اطلاعاتی در آن بود. علاقه‌مندی‌ام به اسلام باعث شد در این درس نمره خوبی بگیرم. در ۱۶ سالگی برای اولین بار پایم به کتابخانه مسجد کبود (مسجدی که تحت نظر سفارت ایران در ایروان اداره می‌شود) باز شد. آنجا کتاب‌هایی در مورد اسلام مطالعه کردم و بعد که در ۱۷ سالگی به ایران آمدم، از قبل خودم را مسلمان می‌دانستم و تصمیم قطعی گرفته بودم که دین اسلام را انتخاب کنم. در ایران به طور رسمی به اسلام مشرف شدم اما در اینکه شیعه شوم کمی تردید داشتم.

چرا تردید؟

فکر می‌کردم اهل سنت که روی بعضی از مسائل دینی سختگیری دارند مذهب‌شان بهتر باشد اما بعد فهمیدم من در دلم، در ذاتم عاشق اهل بیت هستم. به این نتیجه رسیدم که یک شیعه واقعی نه در حرف که در عمل تقیدش را به دین اسلام ثابت می‌کند. البته نماز خواندن را از دوست سنی‌ام یاد گرفته بودم که بعدها طرز نماز خواندن شیعه‌ها را یاد گرفتم.

در گفت‌وگوی کوتاهی که از شما در فضای مجازی منتشر شده بود، عنوان شد که به انقلاب اسلامی و شهدای ایرانی علاقه‌مند هستید، این علاقه چطور شکل گرفت؟

همان ۱۶ سالگی که به کتابخانه مسجد کبود در ایروان رفتم، یک کتاب به من دادند که به زبان ارمنی در مورد انقلاب اسلامی مطالب خوبی داشت. عکس حضرت امام هم روی جلد کتاب بود. من این کتاب را هنوز دارم. جالب است که ایرانی‌های ضدانقلاب، من را به خاطر مطالعه‌اش شماتت می‌کردند اما همین کتاب باعث آشنایی مقدماتی من با امام و انقلاب اسلامی شد. البته آشنایی‌ام با شهدا سال‌ها بعد صورت گرفت. بعد از تمام شدن درسم در دانشگاه، ما را برای یک دوره سه هفته‌ای به دانشگاه امام خمینی در قزوین دعوت کردند. آنجا کلاس سینما هم داشتیم. یک روز برای ما فیلم خداحافظ رفیق پخش کردند. آن قدر تحت تأثیر قرار گرفتم که سر کلاس بلند گریه کردم. حقیقتش آبروم رفت. چون سر کلاس بچه‌ها مسخره‌ام می‌کردند و به من می‌خندیدند. قبل از تماشای این فیلم از جنگ بین ایران و عراق چیزهایی شنیده بودم، ولی بعد از دیدن فیلم اشتیاقم برای دانستن بیشتر شد. اواخر اردو ما را به موزه دفاع مقدس بردند. همه دوستان و همکلاسی‌هایم از موزه خوش‌شان آمده بود. یک قسمت دارد که مثل حرم امام حسین و حضرت ابوالفضل(ع) درست کرده‌اند، آدم آنجا که می‌رود احساس می‌کند واقعاً بین‌الحرمین رفته و سیدالشهدا(ع) را زیارت کرده است. بعد از آن هر بار که به ایران می‌آیم، حتماً سری به این موزه می‌زنم.

از همان زمان روی شهدا تحقیق کردید؟

آن موقع نه، مدتی درگیر کارهای شخصی بودم. تا اینکه همین چند ماه پیش با چند پیج مذهبی (صفحات اینستاگرامی) آشنا شدم. اول از همه شهید محسن حججی را شناختم. چون سال گذشته تلویزیون ایران خیلی ایشان را نشان می‌داد. بعد تصمیم گرفتم به زبان فارسی کتاب بخوانم. تا آن موقع هنوز خواندن به زبان فارسی برایم روان نشده بود. تصمیم گرفتم با یک تیر، دو نشان بزنم. هم از شهدای ایرانی بیشتر بدانم و هم فارسی‌خوانی‌ام را روان کنم. از کاربرهای ایرانی خواهش کردم به من کتاب زندگینامه شهدا را معرفی کنند و کم‌کم با شهدای شما بیشتر آشنا شدم.

گویا ارادت خاصی هم به شهید ابراهیم هادی دارید؟

بله، یکی از همان کاربرهای ایرانی کتاب زندگینامه شهید ابراهیم هادی را به من معرفی کرد. بهار امسال که به ایران آمدم، برای زیارت امام رضا(ع) به مشهد رفتم. آنجا با یکی از دوستان ایرانی برای تهیه کتاب با موضوع دفاع مقدس به چند کتابخانه سر زدیم اما نداشتند. آدرس یک کتابفروشی بزرگ را دادند که بخش دفاع مقدس هم داشت. تا وارد کتابفروشی شدم چشمم افتاد به کتاب «سلام بر ابراهیم» با کلی ذوق به دوستم گفتم این همان آقاست که دنبالش بودم. دوستم کتاب را ورق زد و گفت شاید فهمیدن مطالبش برای تو سخت باشد. کمی در کتابفروشی گشتیم و عاقبت گفتم همین کتاب را برمی‌دارم. حالا اگر خوب هم متوجه نشدم اشکالی ندارد. کتاب را خریدیم. فکر می‌کردم چون زیاد برای مطالعه وقت نمی‌گذارم، مطالعه‌اش طول بکشد. حتی پیش خودم گفتم اگر به ارمنستان برگشتم و آنجا توانستم کتاب را تمام کنم، به دوستانم می‌گویم سلام بر ابراهیم ۲ را برایم پست کنند. همان روز شروع به خواندن کردم. این کتاب آن قدر جذاب بود که نتوانستم کنارش بگذارم. همان روز همه را خواندم و فردایش رفتیم و سلام بر ابراهیم ۲ را هم خریدم. از همان موقع آقاابراهیم شد دوست شهید من.

کدام ویژگی شهید هادی برای شما جذابیت دارد؟

قبلاً عرض کردم که شیعه واقعی، مسلمانی را با عملش ثابت می‌کند. به نظر من آقاابراهیم یک شیعه واقعی بود. خیلی‌ها را با عملش به راه می‌آورد. حتی با دشمنانش با مهربانی برخورد می‌کرد. این عملگرایی و اخلاصی که شهید هادی داشت، برایم جذاب بود. فقط حرف نمی‌زد. دم از مسلمانی نمی‌زد، بلکه با عملش ثابت می‌کرد که یک مسلمان مؤمن و معتقد است. در مدتی که ایران بودم، توفیقی حاصل شد که با خواهر شهید هادی در یک جلسه مداحی در کرج آشنا شدم. واقعاً که این خواهر مثل برادرش مهربان و دوست‌داشتنی است. خیلی از آشنایی با ایشان احساس خوبی داشتم و افتخار می‌کردم.

غیر از شهید هادی با کدام یک از شهدای ایرانی آشنا هستید؟

آنهایی را که کتاب‌های‌شان را خوانده‌ام می‌شناسم؛ شهید داوود عابدی که خیلی به شهید ابراهیم هادی شباهت دارد. کتاب «پسرک فلافل‌فروش» در مورد زندگی شهید مدافع حرم محمدهادی ذوالفقاری برایم خیلی جذاب بود. در بهشت زهرا به زیارت سنگ یادبود ایشان رفته‌ام. «مجید بربری» زندگینامه شهید مدافع حرم مجید قربانخانی را هم خوانده‌ام، احساس می‌کنم این شهید بیشتر از باقی شهدا اخلاقش به من شباهت دارد. «آرام بی سر» در خصوص شهید حججی، «تا کربلا» چهل روایت از دلدادگی شهدا به حضرت امام حسین(ع) و شهدای کربلا، «شاهرخ حر انقلاب اسلامی» زندگینامه و خاطرات شهید شاهرخ ضرغام و کتاب زندگینامه شهید مدافع حرم محمدحسن خلیلی از دیگر کتاب‌هایی است که مطالعه کرده‌ام.

با فرهنگ ایثار و شهادت چقدر آشنا هستید؟

(متوجه منظورم نمی‌شود. بعد از کمی توضیح می‌گوید) فقط این را می‌توانم بگویم که شهادت بالاترین نقطه است که آدم می‌تواند به آن برسد. یک توفیق است که هر کسی لیاقتش را ندارد. «برای رسیدن به شهادت باید خودمان را از گناه دور کنیم. کسی که چشمش به گناه عادت کند به شهادت نمی‌رسد.» این حرف شهید هادی ذوالفقاری بود!

در وادی شهدا چه چیزی برای‌تان جذاب است؟

حرف از شهادت قشنگ است ولی در عمل گذشتن از زندگی سخت است. شهدا کسانی هستند که حرف و عمل‌شان یکی بود. آن قدر روی وطن و اعتقادات‌شان غیرت داشتند که از همه چیز گذشتند و رفتند. من وقتی می‌بینم با این همه گذشتی که شهدا داشتند برخی از ایرانی‌ها از کشورشان به خوبی یاد نمی‌کنند، عصبانی می‌شوم. شما باید قدر داشته‌های‌تان را بدانید.

ما ایرانی‌ها باید به چه چیزی افتخار کنیم؟

به همه چیزتان! به تاریخ، فرهنگ، دین، آداب و رسوم، معرفت و به امام و شهدای‌تان. اینها چیز کمی نیستند. هر کشور و جامعه‌ای مشکلاتی دارد، اما دلیل نمی‌شود که آدم چشم به روی داشته‌هایش ببندد و فقط نداشته‌ها را ببیند.

سعی کرده‌اید که شهدای ایرانی را به دوستان‌تان معرفی کنید؟

شاید باورتان نشود که من دوست ارمنی زیادی ندارم. بیشتر دوستانم ایرانی هستند و شاید باور نکنید که خیلی از دوستان ایرانی من هیچ شناختی روی شهیدی مثل ابراهیم هادی ندارند. خیلی وقت‌ها با ذوق و شوق، شهید هادی و دیگر شهدای ایرانی را به دوستان ایرانی‌ام معرفی می‌کنم. این جوان‌ها باید بدانند حالا که سر راحت روی بالش می‌گذارند، به خاطر جانفشانی چه انسان‌هایی بوده است. باید قدرشناس باشیم و بدانیم برای امنیت و آرامش ما چه زحماتی کشیده شده است.

■■■

در پایان گفت‌وگو خانم مارگاریان آرزو می‌کند که روزی ساکن ایران شود. می‌گوید تهران به او آرامش می‌دهد. از اینکه برخی از جوان‌های ایرانی نسبت به قهرمان‌های‌شان بی‌تفاوت هستند ابراز ناراحتی می‌کند و در عین حال می‌گوید معتقد است مدافعان حرم نشان دادند که هنوز جوان غیرتمند ایرانی زیاد پیدا می‌شود. از ایشان می‌خواهم نظرش را در خصوص نامی که می‌برم بگوید؛ «آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای» که می‌گوید: «آقا عشقه! جانم فدای رهبر. اگر آقا نبود الان ایران به این صورت نبود. ایران هم می‌شد مثل عراق یا افغانستان. تدبیر آقاست که جلوی امریکا را می‌گیرد و جرئت نمی‌کند به ایران حمله کند.»

> دوستان ایرانی من هیچ شناختی روی شهیدی مثل ابراهیم هادی ندارند. خیلی وقت‌ها با ذوق و شوق، شهید هادی و دیگر شهدای ایرانی را به دوستان ایرانی‌ام معرفی می‌کنم. این جوان‌ها باید بدانند حالا که سر راحت روی بالش می‌گذارند، به خاطر جانفشانی چه انسان‌هایی بوده است

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با همسر برادر شهید منصور اسدی‌فر

خوشحالم که برای یک شهید مادری کردم

■ فریده موسوی

حتماً نباید کودکی را به دنیا آورده باشی تا مادر صدایت کنند. مادری حس قشنگی است که اگر آن را نثار کودکی کنی، شایسته است تو را مادر خطاب کنند. داستان مادری کردن نجمیه غلامی برای شهید منصور اسدی‌فر از همین جنس است. نجمیه خانم که الان ۶۵ سال دارد، زن برادر شهید بود اما به دلیل بیماری مادر شهید، او به عنوان عروس خانواده، منصور را تر و خشک می‌کند. وقتی پای صحبت‌های خانم غلامی نشستیم، نه به عنوان یکی از اقوامش که احساس می‌کردیم با مادر شهید همکلام می‌شویم. متن زیر روایت‌های نجمیه غلامی از شهید منصور اسدی‌فر است که پیش رو دارید.

■ **برایش مادری کردم**

۱۶ سالم بود که به خانه بخت آمدم. منصور تازه به دنیا آمده بود. یادم است اولین بار که نامش را شنیدم، دوران نامزدی‌مان بود. همسرم می‌گفت صاحب برادر کوچک‌تری به نام منصور شده است. نوزادی که چهاردهم شهریور ۱۳۴۲ به دنیا آمده بود. بعد از عروسی که در خانه پدر شوهرم زندگی‌مان را شروع کردیم، منصور شد فرزند نداشته‌ام. مادر شوهرم بیمار بود و خواهر شوهرم هم تازه نامزد کرده بود و نمی‌توانست به منصور رسیدگی کند. من او را تر و خشک می‌کردم. بعدها که فرزندان خودم متولد شدند، همیشه فکر می‌کردم منصور اولین فرزند من است. من برای او مادری کردم.

> منصور وقتی کوچک بود، به جای اینکه مادرش را صدا بزند، من را مامان صدا می‌کرد. بعدها که ما خانه پدر شوهرم را خریدیم، همیشه عکس منصور روی طاقچه و دیوار خانه یادگار ماند. هیچ وقت نمی‌خواهم این تصویر از دیوار خانه ما کنار گذاشته شود

■ **همراه بیمار**

وقتی منصور دو سالش شد، به بیماری عجیبی مبتلا شده بود. دکترها می‌گفتند از آپاندیسش است اما ما فکر می‌کردیم چطور ممکن است یک کودک خردسال چنین بیماری‌ای داشته باشد. همان زمان‌ها مادر شوهرم در بیمارستان بستری بود. حال منصور که رو به وخامت گذاشت، من و پدر شوهرم او را به بیمارستان رساندیم. همسرم هم درگیر کارش بود. دکتر گفت باید زودتر عمل شود. به پدر شوهرم گفتم به عنوان همراه پیشش می‌مانم خیالتان راحت باشد. در بیمارستان گفتند به همراه بیمار نه غذا می‌دهیم و نه تختی در نظر می‌گیریم. قبول کردم. بیشتر از دو هفته پیش منصور ماندم. شب‌ها کنارش می‌خوابیدم و گاهی همسرم برای من غذا می‌آورد. در مدتی که منصور بیمارستان بود، مادر شوهرم هم مرخص شده بود. به خانه که می‌آید می‌بیند منصور نیست. نگران می‌شود و می‌گویند نجمیه پیشش است. خیالش راحت می‌شود. چون می‌دانست که من منصور را مثل بچه خودم دوست دارم. خلاصه گذشت و شکر خدا حال منصور خوب شد.

■ **شاگرد اول**

منصور در مدرسه شاگرد ممتاز بود. یک‌بار ۲۵۰ تومان به او جایزه داده بودند. آن موقع پول زیادی بود. آورد و گفت: پول را شما بردار. قبول نکردم. گفتم جایزه خودت است و تو باید از آن استفاده کنی. منصور تا دیپلم درس خواند. ۱۸ سالش شده بود و باید به سربازی می‌رفت. مدتی در خرمشهر بود و بعد به خانه آمد. این‌بار که می‌خواست برود، طور دیگری شده بود. مرتب به فکر می‌رفت. (با بغض ادامه می‌دهد) نمی‌دانم چرا احساس می‌کردم بار آخری است که او را می‌بینم. این‌بار که رفت فقط سه روز منطقه بود. همان روز سوم به شهادت رسید. ۱۷ بهمن ۱۳۶۳ بود که منصور، همان کودکی که مثل فرزند خودم دوستش داشتم، به شهادت رسید. وقتی خبر شهادتش را آوردند، تلخ‌ترین روز عمرم را تجربه کردم. همه خاطرات کودکی‌اش مثل فیلم جلوی چشمم بود. زمانی که در بیمارستان کنارش بودم، یا زمانی که برای اولین بار توی قنداق دیدمش، همه و همه جلوی چشمم آمد. منصور شهید شده بود.

■ **روز فراموش‌ناشدنی**

پیکر منصور را در قطعه ۲۸ بهشت‌زهرا دفن کردیم. زمانی که می‌خواستند او را داخل مزارش بگذارند هرگز فراموش نمی‌کنم. چهره‌اش نورانی شده بود. انگار می‌خندید. انگار خوشحال بود. منصور وقتی کوچک بود، به جای اینکه مادرش را صدا بزند، من را مامان صدا می‌کرد. بعدها که ما خانه پدر شوهرم را خریدیم، همیشه عکس منصور روی طاقچه و دیوار خانه یادگار ماند. هیچ وقت نمی‌خواهم این تصویر از دیوار خانه ما کنار گذاشته شود. وقتی که منصور شهید شد، پدرش در قید حیات نبود. مادرش هم از غصه منصور خیلی زنده نماند و او هم مرحوم شد اما من که حس مادری نسبت به منصور داشته و دارم، همیشه سعی کردم یاد و خاطراتش را زنده نگه دارم. خیلی وقت‌ها به زیارت مزارش می‌روم، سنگش را با گلاب می‌شویم و روی عکسش را از گرد و خاک پاک می‌کنم. همیشه این حس توی دلم است که دارم مزار فرزند خودم را زیارت می‌کنم. خوشحالم که برای یک شهید مادری کردم.

جدول

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
															۱
			■				■				■				۲
						■				■				■	۳
	■				■				■				■		۴
				■				■				■			۵
		■				■					■				۶
	■				■			■							۷
■				■						■				■	۸
						■			■				■		۹
			■					■				■			۱۰
		■				■				■					۱۱
	■				■				■				■		۱۲
■				■				■							۱۳
			■				■				■				۱۴
															۱۵

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۲۳

از راست به چپ

■ ۱- نهادی در بانک مرکزی به منظور مطالعه و اتخاذ تصمیم درباره سیاست کلی بانک و نظارت بر امور پولی و بانکی کشور ■ ۲- مانند و نظیر- دست‌نخورده- نوعی قایق- دستی ■ ۳- خمیازه- سروسامان- حمل و نقل ■ ۴- انفاق بی‌منت در راه خداوند- سطل- مجازاً به معنی آسمان ■ ۵- همراه آشغال- از حروف مقطعه قرآنی- تیغه آزمایشگاهی- از ارکان نماز ■ ۶- اشک- میوه مناطق گرمسیری- پدر بزرگ- سرای مهر ■ ۷- کم کاری- قورباغه- بخیل ■ ۸- میوه تنبل- تبهکاران- پسوند شباهت ■ ۹- میانه دریا- بهتر از بدتر- استانی در میان آثار سعدی ■ ۱۰- زهر- آماس- اسب باری- شهری نزدیک اردبیل ■ ۱۱- بندگی- رنگ سیلی- گاو تبتی- حیوان ردیاب ■ ۱۲- قوچ- قرض بانکی- ترشح آب ■ ۱۳- خبرگزاری معروف انگلیسی- رود- شهری در جنوب شرقی عراق ■ ۱۴- ضمیر اشاره نزدیک- اسب سفید- سلاح زنبور- خوشنود ■ ۱۵- دو تراژدی بزرگ جهان بشریت

از بالا به پایین

■ ۱- تردید- خدمتکار- پیدا کردن یا به‌دست آوردن نتیجهٔ تحقیق ■ ۲- متضاد جفا- توسل- حرف همراهی عرب- پایتخت اتریش ■ ۳- نویسنده فرانسوی کتاب روح‌القوانین- دادگر- تنگه بین آسیا و امریکا ■ ۴- همراه خانم- کائنات ■ ۵- تیر پیکاندار- کشاورز- شامل همه- سد و رودی در خوزستان ■ ۶- میزبان المپیک ۲۰۰۸- تفریق- فلز سرخ- از گناهان کبیره ■ ۷- داخل شدن- از غروب تا طلوع آفتاب- صورت- شکم‌بند طبی ■ ۸- از سرداران نامی ایران در عهد شاه عباس صفوی که نخست عیسوی مذهب بود و سپس مسلمان شد ■ ۹- شبکه و سایت- گشوده- ویتامین جدولی- گوارا ■ ۱۰- وسیله- واحد وزن سنتی- ورزشی خشن- مکر و حیله ■ ۱۱- نوعی حج- عدد نخست- نان نازک- سست و وارفته ■ ۱۲- از سیارات هشتگانه منظومه شمسی- شانه ■ ۱۳- شجاع- پارچه براق- چاقوی آشپزخانه ■ ۱۴- نیشتر رگزنی- دوستی- وزیر خارجه اسبق امریکا- آبدست ■ ۱۵- مبارز مشروطه‌خواه و رهبر قیام جنوب در تنگستان- گل نماد احترام و جوانمردی- مخفف هستم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌در‌سه فقط یک‌بار به کار روند.

			۲			۷		۸
		۱						
		۹	۴		۳		۱	
۸	۹						۳	۲
			۳		۵			
۷	۵							۴
			۵	۶	۱			
۴					۲			
						۸	۶	

[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	۱	[illegible]
۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷	۸	[illegible]	[illegible]
۸	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۷	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸
[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	۷
[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	۱	۸	[illegible]
۷	[illegible]	۸	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۴۲۲

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ل	و	ب	ن	ا	ت	س	ا	■	ت	ک	ر	ا	ش	م	۱
و	ر	م	ی	ن	■	ف	و	خ	■	و	ی	ل	ا	ک	۲
ی	د	ب	ک	■	ه	ل	ل	ا	ب	ز	ح	■	ت	ا	۳
ه	ن	ک	■	ا	م	ه	■	ت	ش	ه	■	ج	ر	ف	۴
ج	ه	■	د	ر	و	■	ن	م	ی	■	گ	ن	ه	ا	۵
ر	■	ن	ا	د	ا	ب	ا	■	ر	و	ا	ب	■	ت	۶
گ	ا	ی	د	■	ر	ا	ر	ش	■	ی	ن	و	ر	■	۷
ه	ت	ک	■	ن	ه	ر	■	م	ن	م	■	ج	و	م	۸
■	ش	و	ن	ا	■	ی	ش	ی	م	■	ر	و	م	ا	۹
ا	■	ت	ا	ی	ن	■	ه	م	ا	ن	ب	ش	■	ر	۱۰
س	ک	ی	ب	■	ا	ی	ر	■	ی	م	ا	■	م	ک	۱۱
ک	ا	ن	■	ب	و	ا	■	م	ا	د	■	و	س	ت	۱۲
و	ر	■	ر	ا	ک	و	ک	ی	ن	■	ق	ا	ت	ی	۱۳
ن	و	ک	ا	ر	■	ر	ی	ن	■	ه	ی	ل	ق	ن	۱۴
ت	ن	د	ی	ز	ر	■	ن	و	ف	ا	م	ا	ر	گ	۱۵